

بخش بیست و دوم شرفیابی به حضور شاه

روز ۲۳ ماه مه پس از صرف صبحانه با مشیرالدوله، افتخار آشنائی با سه تن از مقام‌های ایرانی را پیدا کردیم. ابتدا یکی از متشخصین دربار به نام امین‌الخلوت به دیدار ما آمد و از طرف شاه خیرمقدم گفت. مردی بلند قامت با موهای بلوند بود و مثل دو نفر دیگر اونیفورم قدیمی و تمیزی به تن داشت. او یک ردای بلند و گلدوزی شده ابریشمی شنبه لباس‌خواب ما به نام جبه پوشیده بود. لباس در سینه با دو نوار به هم متصل می‌شد. در سالن پذیرائی که در اختیار ما بود با شربت یخ‌دار و قلیان از وی پذیرائی شد. قسمت فلزی قلیان از جنس نقره بود و از اطراف آن زنجیرهای نقره‌ای با یاقوت و فیروزه آویزان بود. آنگاه مسئول تشریفات دربار محمدعلی‌خان آمد و هیئت اعزامی را از زمان شرفیابی برای ساعت ۴ روز بعد آگاه کرد. طبق سنت دیرینه دربار ایران، هیئت‌ها و سفرای دول خارجی حداکثر ۳ روز پس از ورود به پایتخت باید شرفیاب شوند.

سیس مترجم مخصوص شاه و وزیر مطبوعات و ادبیات، اعتمادالسلطنه^۱ وارد شد و از طرف هیئت وزیران خیرمقدم گفت. او مرد بلند قامتی بود که ظاهر هشجاری داشت و زبان فرانسه را به خوبی صحبت می‌کرد. ظاهر او نشان می‌داد که یکی از تحصیل‌کردگان برجسته بوده و مدتی در اروپا بسر برده‌بود. او در سفر اخیر شاه به‌فرنگ همراه وی بود. بعدازظهر برای دیدن یکی از تفرجگاه‌های شاه به عشرت‌آباد رفتیم. موردی که مرا حتی بیشتر از این بازدید خوشحال نمود ملاقات فارگ^۲ فرانسوی بود. من در سفر پیش، چند روز فراموش‌نشده‌ی در شیراز میهمان وی بودم. در آن زمان، وی رئیس تلگرافخانه انگلیسی‌ها در ایالت فارس بود اما اینک در تهران به سر می‌برد.

ساعت ۳ بعدازظهر روز شنبه ۲۴ ماه مه لباس رسمی خود را به تن کرده و منتظر شدیم. محمدعلی‌خان با سرپوش رسمی که عمامه سفید و بزرگی به نام شال کلاه بود، با وقار تمام وارد شد. سه کالسکه سلطنتی در مدت اقامت ما در تهران در اختیار ما قرار داشت.

۱. محمد حسن خان صنیع‌الدوله، بعدها اعتمادالسلطنه، تولد ۲۶ شهریور ۱۲۲۲ خ در مراغه، درگذشت ۱۴ فروردین ۱۲۷۵ خ در تهران، از عالمان دوره قاجار که ناصرالدین شاه وی را به ریاست دارالترجمه همایونی، مترجم خود و همچنین وزیر چاپ و نشر گمارد.

Fargues .۲

و همواره بیرون از دروازه کاخ منتظر ما بودند تا ما را به جایی که می‌خواهیم ببرند. در کالسکه اول که توسط ۴ اسب سفید رنگ با دم‌هایی با نوار بنفش کشیده می‌شد، عالیجناب ترشکو و محمدعلی‌خان، در کالسکه دوم عضو انجمن نمایندگان فن گهیر و محمدآقا مهماندار و در کالسکه سوم بارون لئون‌هایت و من قرار گرفتیم. روی اسب‌های سمت چپ کالسکه‌ها، سوارکاری نشسته بود. پیش‌آهنگانی با چوبدستی نقره‌ای پیشاپیش گروه حرکت می‌کردند. ۴۰ فراس و شاطر در کنار کالسکه‌ها می‌دویدند. پس از دسته پیش‌آهنگ، ده اسب اصیل، با زیراندازهای مخمل سرخ، ما را همراهی می‌کردند و به همان تعداد سوارکار افسار آنها را در دست داشتند. تمامی مسیر به آرامی طی شد. در دو طرف خیابان‌های طویل و خاکی، مردم برای دیدن میهمانان شاه گرد آمده بودند. پس از حدود نیم ساعت



وارد باغ اول قصر شدیم و چند سرباز با اونیفورم‌های وزین ادای احترام کردند. در این باغ از کالسکه‌ها پیاده شده و پیاده به سمت باغ دیگری که تالار شرفیابی در آن واقع شده بود، قدم برداشتیم. این باغ بسیار زیبا بود و مانند نگینی در میان تمامی باغ‌های ایران می‌درخشید. باغ، حوض‌هایی بزرگی با فواره داشت و ماهی‌های سرخ در نهرهای زلال آن مشغول شنا بودند. پیاده‌رو باغ سنگچین بوده و زیر سایه درختان خنک بود. گلهای بی اندازه بزرگ بوده و بوی هیچ گلی با بوی آنها توان رقابت نداشتند. دیوارهای قصر با کاشی‌کاری‌هایی با طرح‌های متفاوت تزئین شده بودند. نقش کاشی‌کاری‌های پای دیوار، به شکل چاتمه فنگ تفنگ‌های سربازان بود. آنگاه به قصر رسیدیم. ورودی آن بین نرده‌های فلزی قرار داشت و دروازه آن باز بود. شاه از پنجره بزرگ طبقه دوم ما را پنهانی زیر نظر داشت. پرده‌های اعلا، قسمتی از پنجره را می‌پوشاند. در پلکانی که به طبقه همکف

وارد می‌شد تعدادی از درباریان و ژنرال هی‌به‌نت خان ایستاده بودند. به اطاق کوچکی با مبلمان کامل راهنمایی شدیم. کاشی‌کاری طلائی دیوارهای آن با نقاشی‌هایی از پادشاهان گذشته ایران و تصاویر دیگر مزین شده بود.



امین خلوت

در این اطاق ده تن از درباریان به پیشواز ما آمدند و من در بین آنها مسئول جشن‌ها و مراسم دربار، دوست نزدیک شاه ظهیرالدوله^۱ را که مرد جوانی با ظاهری بسیار آراسته و سبیل‌های تاب داده شده بلوند بود، شناختم. او لباس رسمی قدیمی به تن داشت و مدال‌های مختلفی از جمله مدال تمثال همایون بر سینه و گردن او می‌درخشید. ژنرال نصرالله‌خان و عباس‌قلی خان هم بین آنها بودند. در مدت انتظار هیجان‌آمیزی که به نظر طولانی می‌آمد با آقایان مشغول صحبت شده و مطابق معمول با چای و قلیان سر نقره‌ای از ما پذیرائی شد. آنگاه شخصی وارد سالن شد و در مقابل ظهیرالدوله ایستاد و با صدای بلند گفت "اعلیحضرت میهمانان را به حضور می‌پذیرند". پس از بالا رفتن از پله‌های زیبا که سربازانی با شمشیرهای کشیده به‌صورت خبردار ایستاده بودند، وارد تالاری در طبقه دوم ۱. علی‌خان ظهیرالدوله، تولد ۱۲۸۱، درگذشت ۱۳۴۲ ه ق، معروف به صفاعلی‌شاه، سیاستمدار و صوفی دوره قاجار

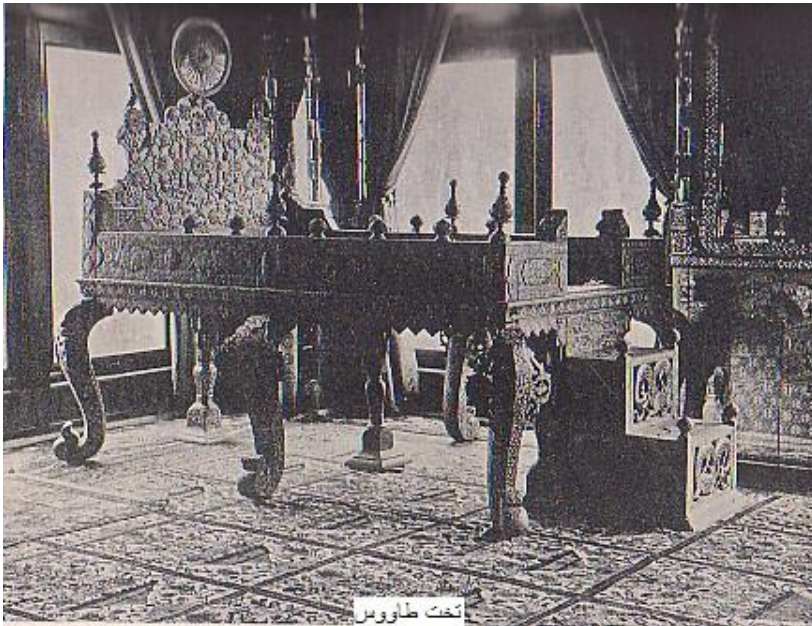
شدید. تخت معروف شاهان ایران به نام تخت طاووس^۱ در این تالار نظرها را به خود جلب می‌کرد. این تخت معروف، میز چهار گوشه است که به روی شش پایه مزین قرار دارد. پله‌های آن در یکی از اضلاع کوتاه‌تر این مستطیل ساخته شده است. در ضلع مقابل پلکان، پشتی تخت با آفتابی در وسط و دو طاووس در اطراف، زینت داده شده است. سرتاسر تخت با لایه ضخیمی از طلا روکش شده و مرواریدها و جواهرات مختلفی آن را مزین می‌کند. این تخت معروف و بی‌همتا، توسط نادر شاه از دهلی به غنیمت گرفته شده است.



ناصرالدین شاه در مقابل تخت ایستاده بود. لباس سیاه رنگی به تن داشت و ردای بلند ایرانی او تا قسمت گردن دکمه شده بود. به روی سینه او ۴۸ برلیان بزرگ به شکل دو چهارخانه دیده می‌شد. به روی شانه‌های او در هر طرف سه زمرد بزرگ و بر روی کمر بند طلاکاری شده او یک زمرد بسیار بزرگ به چشم می‌خورد. شمشیر خمیده‌ای با زنجیر طلائی به کمر بسته بود. غلاف طلائی آن با سنگ‌های قیمتی به صورت فشرده و نزدیک به هم، تزیین شده بود. کلاه ابریشمی سیاه او علامت شیر و خورشید طلائی و یک برلیان داشت.

در سمت چپ شاه در ۵ قدمی پشت وی، وزیر خارجه میرزا عباس‌خان قوام‌الدوله پیرمرد ۷۰ ساله‌ای با ریش بلند سیاه و ظاهر شرقی ایستاده بود. وزیر کشور میرزا عبدالقاسم خان مشیرالحضور نقش مترجم شاه را داشت. در کنار دیوارهای تالار حدود ۲۰ تن از بزرگان دربار صف بسته بودند. همه او نیفورم رسمی مرتبی به تن داشته و نشان‌های تخت طاووس که در آغاز تخت خورشید نام داشت، از تخت‌های جواهر نشان سلطنتی ایران بود که به فرمان فتح‌علی‌شاه و به‌مباشرت صدر اعظم وی نظام‌الدوله در سال ۱۲۱۶ هـ ق توسط جواهرسازان اصفهان ساخته شد. پس از ازدواج فتح‌علی شاه با طاووس تاج‌الدوله این تخت به‌نام وی تخت طاووس نامیده شد. این تخت با تخت طاووسی که نادرشاه از هندوستان با خود آورده تفاوت دارد. تخت طاووس نادر با مرگ وی توسط غارتگران تخریب و به بیگما برده شد.

برلیان بر سینه آنها می‌درخشید. در بین آنها دو برادر بزرگتر شاه یکی وزیر تجارت سابق شاهزاده عباس‌میرزا ملک‌آرا^۱، پیرمردی شبیه شاه اما با محاسن سفید و با ظاهر هیجان‌زده و دیگری عبدالصمد میرزا^۲ آشنا بودند. برادران شاه هیچ سمت دولتی نداشتند. پسر عموی شاه حاجی سلیمان‌میرزا در کنار آنها ایستاده بود. مشیرالدوله دوست و میزبان ما و پسر او معتمدالملک پسر خواهر شاه، همواره در شرفیابی‌ها حضور داشتند.



تخت طاووس

پس از ورود به تالار، تعظیم بلند بالائی کردیم. در وسط سالن تعظیم دیگری و در سه قدمی شاه تعظیم سوم را انجام دادیم. مطابق رسوم دربار ایران، شاه هیچ واکنشی نشان نداد و ما را با نگاه‌های ساکن، قوی، جدی و آرام خود زیر نظر داشت. قیافه او زیبا، معمولی و با ابهت بود. اطراف لب او حالت خشنی داشت و چشمان او بانفوذ به نظر می‌رسید. بینی عقابی و سیل‌های سیاه تاب داده، به چهره او حالت استبدادی می‌داد. حرکات و سخن گفتن وی حکایت از انرژی سرشار او داشت. او به سرعت حرکت کرده و خیلی سریع و کوتاه سخن می‌گفت. عینک آبی رنگی با قاب طلائی به چشم داشت. وقتی ما به نزدیک وی

۱. عباس‌میرزا برادر کوچکتر ناصرالدین شاه که در تاریخ رجب سال ۱۲۵۵ ه ق در تهران متولد شد و قریب هشت سال از ناصرالدین شاه کوچکتر بود. او پس از بیست و هفت سال اقامت در عراق و مدت کمی در استانبول، در محرم سال ۱۲۹۵ ه ق به تهران بازگشت و شاه او را ملقب به ملک‌آرا نمود.

۲. عبدالصمد میرزا ملقب به عزالدوله، تولد ۱۲۲۴، درگذشت ۱۳۰۸ خ، چهارمین پسر محمدشاه که در ۱۲۷۱ ه ق به فرمان ناصرالدین شاه، لقب عزالدوله را دریافت کرد و به حکومت قزوین و سپس همدان، زنجان، و ملایر و تویسرکان منصوب شد.

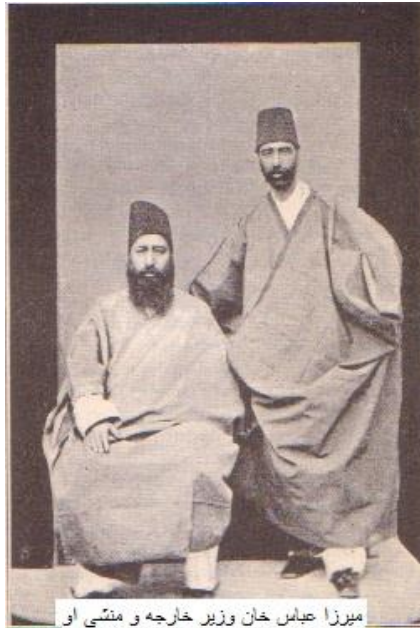
رسیدیم عینک را از روی چشمان خود برداشت. او در تمام مدت شرفیابی ایستاده بود. ما به رسم دربار ایران کلاه از سر بر نداشتیم.

وقتی مترجم ما را معرفی کرد و اعلام نمود که هیئت اعزامی پادشاه سوئد و نروژ برای مسئله مهمی شرفیاب شده، سرپرست هیئت اعزامی، عالیجناب ترشکو پیش رفت و با صدائی رسا مشغول سخنرانی شد. مترجم شاه تمامی گفته‌های وی را برای شاه ترجمه می‌کرد اما چنین به نظر می‌رسید که خود شاه سخنان سرپرست را می‌فهمید چرا که پیش از ترجمه مترجم، سر خود را از روی خوش آیند تکان داده و لبخند می‌زد. پس از خاتمه سخنرانی، او نامه‌ا علیحضرت پادشاه سوئد و نروژ و بسته تزئین شده زیبایی را تقدیم شاه نمود. شاه هر دو را گرفت و جعبه را به مترجم داد. مترجم جعبه را نگاه داشت تا شاه آن را باز کند. پس از دیدن محتوای جعبه، چهره شاه درخشید و با خوشحالی گفت "خیلی خوب، خیلی خوب". جعبه، حاوی مدال سرافیمر بود و زنجیر آن توجه شاه را به خود جلب کرده بود. آنگاه جعبه را بست و مترجم آن را به روی صندلی مخمل در کنار شاه قرار داد. شاه توسط مترجم تشکر خود را ابلاغ نمود و گفت که از صمیم قلب از دریافت این مدال خوشحال شده و اطمینان داد که مناسبات حسنه دو کشور و پادشاهان آنها که در سطح بسیار مطلوبی قرار داشت پس از این بهتر هم خواهد شد و اگر چه فاصله دو کشور بسیار زیاد است اما او خود را به اهالی کشور ما و شاه آن نزدیک احساس می‌کرد.

نکته‌ای که به راستی احساسات او را برانگیخت، مسافرت‌های پادشاه ما بود که وی از آنها اطلاع داشت و آنها را با نهایت علاقه دنبال می‌نمود. خود شاه سفرهایی به اروپا انجام داده اما تا کنون از سوئد و نروژ دیدن نکرده است. از آنجائی که او علاقه شدیدی به این کشور داشت آرزو می‌کرد در آینده نزدیک از آن بازدید به عمل آورد و این کشور، مقصد سفر آتی وی به اروپا باشد. سرپرست هیئت اعزامی اعلام نمود که کشور متبوع ما آماده پذیرائی از ایشان می‌باشد و در صورت انجام یافتن این مهم، نهایت افتخار نصیب کشور ما خواهد شد.

البته احتمال سفر وی به اسکانديناوی بسیار ناچیز است زیرا سفر آخر وی به اروپا، با اعتراضاتی از طرف زنان حرم روبرو شد. گذشته از آن روحانیون انجام آن سفر را باعث صدمه دیدن دین اسلام می‌دانستند. چند سال پیش شاه قصد سفر به مکه را نمود اما طبیب وی به علت دوری راه و سختی سفر، وی را از انجام آن منع کرد. اگر شاه ایران حاجی می‌شد برعکس سفرهای اروپائی، اتفاق بسیار مهمی بود و موقعیت او در مقابل روحانیون بالا می‌رفت اما حالا وی قصد دیدار از آمریکا را داشت. اگر این سفر انجام گیرد یا نگیرد شاه ایران تنها پادشاه یک کشور اسلامی است که قسمت بزرگی از دنیا را سیاحت کرده است. او بهتر از هر ایرانی، کشور خود را می‌شناسد و اقصی نقاط کشور باعظمت و بزرگ خود را دیده است. شاه در سفرهای اروپائی خود در سال‌های ۱۸۷۳، ۱۸۷۸ و ۱۸۸۹ میلادی شخصاً یادداشت برداری نموده و آن را با نقاشی‌هایی تزئین کرده است. اگر چه پیش از این سفرها مخالفت‌هایی انجام می‌گرفت اما هنگام مراجعت، او با

استقبال شدیدی روبرو می‌شد و تمامی اهالی شهر در کنار خیابان‌ها به پیشواز وی می‌آمدند. برای تسهیل شرکت تمامی اقشار مردم تهران در مراسم پیشواز، شاهزاده نایب السلطنه، وزیر جنگ، دستور می‌داد بازار تعطیل شود. تجار و خریداران برای دیدار او حضور داشتند.



میرزا عباس خان وزیر خارجه و منشی او

به مراسم شرفیابی برگردم. شاه از سرپرست هیئت سؤال نمود که آیا بین استکهلم و کریستیانیا خط آهن کشیده شده یا نه. او از این که کریستیانیا هم یکی از پایتخت‌های سوئد و نروژ می‌باشد تعجب کرد. آنگاه سؤال نمود که با توجه به تعداد دریاچه‌ها در کشور سوئد و نروژ، آیا قطارها از روی پل‌ها عبور می‌کنند یا دریاچه‌ها را دور می‌زنند. پس از شنیدن پاسخ سرپرست هیئت، شاه از پذیرائی اعلیحضرت پادشاه سوئد و نروژ از هیئت اعزامی او در تابستان گذشته ابراز امتنان نمود و یادآور شد که رئیس هیئت، میرزا محسن‌خان، در مورد علاقه پادشاه سوئد و نروژ و میهمان‌نوازی وی سخن‌ها گفته است.

سپس شاه آرزو کرد که سفر ما به تهران باخوشی همراه بوده باشد و از بدی راه‌ها پوزش خواست. سرپرست هیئت، سرشکاربان ترشکو از فرصت استفاده کرد و از میزبانی اعلیحضرت پادشاه ایران قدردانی نمود و تأکید کرد که میهمان‌نوازی‌های ایشان و ابراز احساسات مردم شهرها و روستاها، از لحظه ورود هیئت به خاک ایران در انزلی تا رسیدن به تهران، در اعضاء هیئت تأثیر خاصی گذاشته که از خاطره‌ها محو نخواهد شد و میهمان‌نوازی شاه در پایتخت، مانند قله این کوه باعظمت می‌باشد. آنگاه شاه سؤال کرد که

آیا از محل اقامت خود راضی هستیم یا نه و ادامه داد که او شخصاً، بهترین قصر و زیباترین باغ تهران را برای اقامت هیئت در نظر گرفته است. او ابراز امیدواری کرد که در تهران به ما خوش بگذرد و ما در پایتخت او در نهایت سلامت باشیم.

پس از خاتمه صحبت‌های شاه، سرپرست هیئت اعزامی سلام‌های سلطان ترک را به شاه ابلاغ کرد. شاه پاسخ داد هرآینه هنگام مراجعت مجدداً او را ملاقات نمودید، سلام‌های گرم و دوستانه مرا به ایشان بازگو نمایید. در این هنگام او توسط مترجم خود رو به عضو انجمن نمایندگان فن گمیر کرد و از مقام‌ها و القاب وی سؤال نمود. او نیفورم بارون لهن هاپت که او نیفورم سوارکاران گارد شاهنشاهی بود، نظر شاه را بسیار جلب کرده بود و آن را به دقت تماشا می‌کرد. شاه از او سؤال کرد که این او نیفورم چه دسته‌ای می‌باشد.

لحظه بعد نظر شاه به سمت من برگشت و توسط مترجم از من سؤال کرد که من که هستم و من به سؤال ایشان پاسخ دادم. در این هنگام سرپرست هیئت، شاه را از سفر پیشین من به ایران آگاه نمود. شاه به زبان ترکی آنری از من سؤال کرد "ترکی بیلیرسن؟". سپس با همان زبان پرسید که این زبان را در کجا فرا گرفته‌ام، چه مدت در باکو به سر برده‌ام و به چه قسمت‌هایی از ایران سفر کرده‌ام. او پس از شنیدن پاسخ من گفت "چوخ یاخچی". آنگاه راجع به اصفهان و شیراز سؤال کرد که آنها را چگونه دیده‌ام. من پاسخ دادم که قسمت‌های زیادی از کشورهای شرقی را دیده‌ام، اما ایران را از همه بهتر یافته‌ام. شاه پس از تکان دادن سر و لبخند ملیحی، چند جمله به مترجم گفت و اعلام شد شرفیابی به پایان رسیده است. ما بدون پشت کردن به وی به سمت درب تالار حرکت کرده و سه بار تعظیم نمودیم. شاه با گذاشتن عینک آبی خود همچنان ما را زیر نظر داشت.

آنگاه به محل کار میرزا عباس‌خان قوام‌الدوله، وزیر خارجه رفتیم. او در میان رؤسای قسمت‌های مختلف وزارتخانه خود نشسته بود. مشاغل وزارت خارجه ایران چنین است که تمامی کشورهای همسایه به ویژه روسیه، انگلستان و ترکیه هر کدام دفتر خاص خود را در این وزارتخانه دارند. دفتری هم به کارهای سایر کشورها رسیدگی می‌کند. میرزا نصرالله خان مصباح‌الملک، رئیس دفتر روسیه، مرد بلند قامت و زیبایی با ریش سیاه رنگ بود. گفته می‌شود انسان کارکشته و مؤثری می‌باشد. ما هنگام عبور از دریای مازندران با پسر او همسفر بودیم. رئیس دفتر انگلستان میرزا خانرخان اعتصام‌الملک بیمار بود و حضور نداشت. مهماندار ما محمد آقا مسئول دفتر ترکیه بود. امور سایر ممالک به عهده میرزا عبدالله خان بود. او به عنوان مترجم وزیر هم انجام وظیفه می‌کرد.

میرزا عبدالله‌خان برای مهمانداری وزیر مختار جدید روسیه بیتسوف^۱ به رشت رفت. از آنجائی‌که سفیر تأخیر داشت، چند روز پیش از ما به تنهایی به پایتخت مراجعت نمود. در اواخر تابستان وزیر مختار روس به ایران رسید و او مجدداً عازم رشت شد. او در طول سفر با افراط در نوشیدن ودکا به تب شدیدی مبتلا شد و مطابق سنت عجیب ایرانیان با خوردن هندوانه قصد معالجه خود را کرد. ایرانیان اعتقاد دارند که بیماری‌های گرمی

با خوردن سردی مداوا می‌شوند. پزشک روسی دکتر دانیلوف^۱ در تهران به مداوای وی پرداخت اما معالجه مؤثر واقع نشد، حال وی وخیم‌تر گشت و چند روز پس از رسیدن به تهران درگذشت. مراسم خاکسپاری وی با شکوه و جلال خاصی برگزار شد. میرزا محمد صادق‌الملک، شغل مشاور وزیر را داشت. او پیرمرد کوتاه قد و بی‌دندانی بود و ریش سرخ رنگی صورت او را مزین می‌کرد. بالاخره باید از بارون نورمن^۲ بلژیکی نام برد که مترجم وزارت خارجه بود. گذشته از این آقایان حدود ۵۰ تن از رؤسای ادارات، منشی‌ها و سایر مسئولان هم در تالار حضور داشتند.

آنگاه به دیدن پسر سوم شاه وزیر جنگ شاهزاده کامران میرزا نایب‌السلطنه رفتیم. او ما را در قصر خود به حضور پذیرفت. مرد بسیار دوست داشتنی بود و زبان فرانسه را با لهجه شیوائی صحبت می‌کرد. وی اونیفورم کامل به تن داشت و مدال تمثال همایون بر سینه او می‌درخشید. او در تالار بزرگ قصر خود با مبلمان اروپائی نشست بود. در یکی از اضلاع کوتاه تالار، نقاشی تمام قد شاه دیده می‌شد. پس از مکالمه با سرپرست هیئت اعزامی و عالیجناب فن‌گهیر، شاهزاده با عضو انجمن نمایندگان بارون لهون‌هاپت در مورد مسائل نظامی کشور سوئد و نروژ که مبحث مورد علاقه وی بود به صحبت نشست.

۱. Norman .۲ Daniloff